

حیات سیاسی و زندگی نامه خودنوشت ملا محمد آملی (رحمه الله)

بر اساس نوشتاری از آیت الله حسن زاده آملی

مهدی رنجبریان

منبع: مجله آموزه، شماره 3

اشاره

مقاله حاضر مروری بر حیات سیاسی یکی از فقیهان مخالف مشروطه دارد. مرحوم ملا محمد آملی، از یاران شیخ فضل الله نوری بوده، در زمان تحسن عبدالعظیم - که در اعتراض به روند مشروطیت صورت پذیرفت - نامه حمایت آمیزی از سوی زعیم عالیقدر شیعه؛ مرحوم سید محمدکاظم یزدی دریافت می کند؛ به همین دلیل از ایشان، در کتب مورخین مشروطه خواه به نیکی یاد نشده است؛ همانند شخصیت های دیگری که به خاطر مواضع ارزش گرایانه اشان، آماج حملات تبلیغاتی قرار می گیرند.

نوشتار حاضر که بر اساس مطالب آیت الله حسن زاده تنظیم یافته، از آن جهت ارزشمند است که - علاوه بر ارایه مطالب فرزند مرحوم آملی درباره پدر خویش - يك نوشتار از آن فقیه را درباره زندگی خود ارایه می دهد؛ هر چند جای آن دارد که به صورت تفصیلی و بر پایه تحقیقی وسیع، جزئیات بیشتری از حیات و اندیشه سیاسی این عالم شیعی در معرض مطالعه محققان مشروطه قرار داده شود.

مقدمه

حکومت قاجار در اواخر عمر خود با جنبش عدالت خواهی مردم ایران مواجه، و این جنبش در میانه راه، به نهضت مشروطه خواهی بدل شد. ورود اصطلاح مشروطه در ادبیات سیاسی ایران، رویکردهای متفاوتی را در پی داشت. تعداد قابل توجهی از عالمان معتقد بودند: نظام مشروطه به طور کامل بر شریعت و آموزه های دینی منطبق است. بسیاری از روشنفکران سکولار، نوك پیکان مشروطه را پیش از استبداد متوجه فرهنگ دینی مردم کردند و گروهی از عالمان هم با توجه به این رویکرد مشروطه خواهان سکولار، کوشیدند با افزودن قید مشروعه، خصلت دین ستیزی مشروطه را بگیرند و در عوض، صبغه استبداد ستیزی آن را تقویت کنند.

گروه سکولار برای این که به اهداف خود نائل شوند، با تبلیغات خود، کوشیدند تا حامیان مشروطه مشروعه را طرفداران استبداد معرفی کنند، از این رو شیخ فضل الله نوری را که سر سلسله این جریان بود، در افکار عمومی، استبدادخواه مطرح کردند و در سایه همین تبلیغات توانستند مجتهد اول تهران را در برابر دیدگان مردم به چوبه دار بسپارند. مردم تهران هم برای تماشای به دار آویخته شدن مدافع استبداد در میدان توپخانه اجتماع کردند، و برخی به پایکوبی پرداختند؛ اما به تدریج متوجه اشتباه خود شدند. از همان جا بود که چهره سکولار مشروطه خود را نمایان ساخت و نقش آن از خشت خام به آینه افتاد. از جمله وقایع دیگری که لایه سکولار مشروطه را به نمایش گذاشت، سیرنوشت عالمان دیگر دینی به ویژه یاران شیخ فضل الله بود. یکی از همراهان برجسته شیخ در تهران، ملا محمد آملی بود. ملا محمد آملی مختصری از زندگی نامه خود را نوشته، و در پایان آن به برخی از حوادث تلخ مشروطه اشاراتی داشته است. پس از بررسی گوشه هایی از حیات سیاسی او، اصل نوشته وی را ارائه خواهیم کرد.¹

حیات سیاسی

مرحوم آیت الله ملاً محمد آملی در سال 1263 ق در آمل متولد شد. در هفده سالگی شهر خود را به منظور تحصیل علوم دینی ترک کرد. پس از اتمام تحصیلات عالی در حالی که در فقه و اصول و فلسفه به مدارج بالایی رسیده بود، در تهران سکنا گزید و از عالمان برجسته آن سامان شد.

عضی از آثار مرحوم ملاً محمد آملی عبارتند از:

حواشی بر کتاب *فرائد الاصول* شیخ انصاری;

حواشی بر شرح *مطالع*;

حواشی بر شرح *شمسیه*;

در جریان نهضت مشروطه، وی از یاران و همفکران مرحوم شیخ فضل الله نوری² بود.

فرزند او مرحوم آیت الله شیخ محمدتقی آملی از عالمان بزرگ تهران بوده، و بیش تر مطالب مربوط به ملاً محمد آملی را فرزند وی نقل کرده است.

آیت الله شیخ محمدتقی آملی درباره ماجرای فتح تهران و دستگیری پدرش می نویسد:

عصر پنج شنبه، یازدهم شهر رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفت (1327 ق) جماعتی از اهل علم تهران که با مشروطیت مخالفت داشتند، به سرداری مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری دستگیر و به نظمی که در آن اوان تحت ریاست یفرم ارمنی بود، محبوس شدند؛ از آن جمله، مرحوم پدرم محبوس شد و در عصر روز شنبه، سیزدهم رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفت، مرحوم حاج شیخ فضل الله مصلوب گردید، و مردم تماشاچیان در روز یکشنبه چهاردهم سنه هزار و سیصد و بیست و هفت بر حسب دعوت سید یعقوب شیرازی که در آن زمان ناطق آن محله بود و اکنون از حال او بی خبرم، در میدان توپخانه برای تماشای صلب پدرم حاضر شدند و لکن فجیع مصلوبیت مرحوم شیخ، انعکاس عجیبی بخشید و چون عالم کشتی تا آن عصر در ایران معمول نبود، آن هم به این طور فجیع، لذا نصفی از اهل شهر را گویا از خواب بیدار کرد و وقوع این حادثه به امر شیخ ابراهیم زنجانی که معروف به یهودیت بود، لکن در مشروطیت ساعی بود و بالأخره در اداره اوقاف نامزد و به همان شغل بماند تا بمرد، و مباشرت یفرم خان ارمنی، بیش تر در مردم انزجار پدید آورد تا به درجه ای که زمامداران از تهاجم فتنه خائف و برای تبرئه خود این امر را به رؤسای نجف اشرف منسوب داشتند... و بالجمله سوء انعکاس مصلوبیت مرحوم شیخ، دفع قتل از مرحوم پدرم و سایر محبوسین نمود و در حق پدرم حکم به تبعید بیرون آمد. پس از هفته ای از صلب شیخ مرحوم، پدرم را به نور مازندران تبعید کردند.

آیت الله حسن زاده آملی در این رابطه از استاد خود مرحوم آیت الله شیخ محمدتقی آملی نقل می کند:

حکم تبعید او را به هرات افغانستان صادر کرده بودند، جز این که از دگرگونی اوضاع روز و اختلاف مردم، تبعیدش را به هرات نیز صلاح خودشان ندیدند و برای این که از رد حکمشان شکست سیاسی نخورند، جست و جو کردند که در ایران کدام آبادی هم وزن با هرات است تا این که «کرات» نور مازندران را یافتند و به مردم تلقین کردند که حکم تبعید ایشان به کرات بود نه به هرات. پنج سال در کرات نور مازندران محبوس بوده است.³

ملاً محمد آملی عاقبت در سال 1336 ق جان به جان آفرین تسلیم کرد.

گوشه‌هایی از خاطرات آیت الله شیخ محمدتقی آملی، ما را بهتر در حال و هوای آن روزهای تهران قرار می‌دهد. وی در این باره می‌نویسد:

و این ضعیف پس از ازعاج پدرم به مازندران، مبتلا به هموم و احزان و مقارن تجرع غصص و کرب گردیده... ز طرف مردم به هیچ وجه تفقدی از من نمی‌شد و بقایای از رجال قاجاریه با وجودی که مخالفت پدرم با مشروطیت بالعرض به نفع آنان تمام می‌شد و از چگونگی حالم مطلع بودند، مساعدتی نمی‌کردند؛ لکه ادبیت‌هایی از آنان دیدم و مردم متفرقه هم که در دوره ای لاف دوستی می‌زدند، ترك دوستی کرده؛ بلکه با دشمنی آمیختند... واز آن جمله از بعضی از اهل علم تهران که اینک سر به زیر خاک فرو کردند (سامحهم الله بلطفه و کرمه) امور غیرمترقبه دیدم.

همچنین به شاگرد خود آیت الله حسن زاده آملی می‌گوید:

کار ما به جایی رسیده بود که وقتی من به حکم ضرورت از خانه بیرون آمده بوده ام و به جایی می‌رفتم، مردم از کنار خیابان و مغازه‌ها از روی استنکار و بیزاری به من اشاره می‌نمودند که این شخص پسر فلانی است بدین معنا که کأن ما از دین خدا برگشته ایم و از قرآن و اسلام روی برتافته ایم.

علامه شعرانی هم در این باره به شاگرد خود آیت الله حسن زاده آملی می‌گوید:

آقا! این حاج شیخ عبد الذبی نوری آنچنانی، (که با وجود علمای بسیار در تهران اعلم من فی البلد بود) مانند مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری سخت مخالف مشروطه و مشروطه خواهان بوده است. تبلیغات سیئه، کار را به جایی کشیده است که مردم علاوه بر این که درب مسجد را (مسجد حاج شیخ عبد لذبی نوری در سرچشمه تهران را) به روی او بسته اند، خانه او را (در سرچشمه مقابل مسجدش) در حالی که خود آن جناب و عائله او در خانه بوده اند، سنگسار کردند و پس از شهادت حاج شیخ فضل الله نوری و وقایع ناگواری که در تهران و سایر بلاد روی داد، از قتل و هتک و حبس و نهب و تبعید و غیرها که مردم فهمیده اند از ایادی اجانب چه زخمی خورده اند، کثرت جمعیت نمازگزار با حاج شیخ عبدالذبی در مسجد نامبرده دیدنی بود.

آیت الله شیخ محمدتقی آملی فضای نجف را نیز این گونه ترسیم می‌کند:

اگرچه هنگام حرکت از تهران شفاق مشروطه و مستبدی در بین اهل تهران کهنه شده بود، بلکه می‌توان گفت: به کلی مضمحل بود و نوع اهل علم را از این راه خلاقی نبود، بلکه همه با هم می‌زیستند، لکن بقایای این شفاق در روش سکنه نجف اشرف میلی قابل و منزلی با قرار داشت و من بنده به این جهت در کشمکش بودم و هم مورد عنایت بعضی از رؤساء به جهت انتساب به پدر بسته نمی‌شدم به این جهت طریق سلامت اتخاذ کردم و خود را از مدانست با هر دو حوزه کنار کشیدم.

زندگی نامه خودنوشت مرحوم ملا محمد آملی

مرحوم ملا محمد آملی خلاصه ای از زندگی خود را با قلم خود به نگارش در آورده است. اثر او را به این ترتیب می‌توان بخش بندی کرد:

بخش اول: شمه‌ای از زندگی نامه خود;

بخش دوم: اشاره ای به فضیلت علم و عالم;

بخش سوم: شکوه از حوادث زمانه (مشروطه).

آیت الله حسن زاده آملی درباره این اثر می‌نویسد:

روز جمعه بیست و دوم ماه محرم سنه هزار و سیصد و هفتاد و سه هجری قمری، مطابق دهم ماه مهر سنه هزار و سیصد و سی و دو هجری شمسی، به حضور انور استاد جامع معقول و منقول آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی (قدس سره) در تهران که به تحصیل علوم دینی اشتغال داشتیم، تشریف حاصل کردم. به آن بزرگوار عرض کردم: بیوگرافی تنی چند از عالمان نامور ماژندران را گرد آورده ام. اگر اجازه بفرمایید از جناب والد شما مرحوم آیت الله مولا محمد آملی - رضوان الله علیه - و نیز از حضرت عالی شرح حالی داشته باشم. در جوابم فرمودند: شرح حال والدیم به قلم خودش با شرح حالیم به قلم خودم، هر دو با هم در یک جلد مجلد شده اند. شما از روی آن استنساخ بفرمایید و اصل را به ما برگردانید... ولیکن نسخه ای را که حضرت استاد آملی به رسم امانت به من داده بود، از روی نوشته اصل به قلم والد ماجدش استنساخ شده بود؛ بلکه ظاهر عبارات آن چنین می نمود که نسخه اصل را یکی به دیگری املا یعنی دیکته می کرده و از آن نویسنده اغلاط املائی بسیار به عبارات روی آورده؛ لذا ما روایات را از مصادر آن ها یافته ایم و نقل کرده ایم و اشعار فخر رازی را از تاریخ ابن خلکان تصحیح کرده ایم و همچنین دو بیت ابن یمن را از دیوانش، و بسیاری از کلمات را به موازین قواعد ادبی.

یت الله حسن زاده آملی درباره شکوه های مرحوم ملا محمد آملی می نویسد:

بعد از آن که نسخه اصل امانی را پس از استنساخ، به حضرت استاد آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی (قدس سره) مسترد داشته ام، از آن جناب پرسیدم که برای مرحوم والد ماجد شما چه واقعه تلخی پیش آمده بود که آن بزرگوار این همه ناله و سوز و گداز دارد و اظهار تأسف و تلهف می فرماید واز فرادی سخت دلگیر و اندوهگین است و از آنان شکایت دارد و تبری می جوید و...؟ در پاسخ فرمودند: پدرم، چون حاج شیخ فضل الله نوری جداً مخالف با مشروطه و مشروطه خواهان بوده است. منطبق ایشان این بود که اکثر این مردم به ما دروغ می گویند و با ما سر خدعه و مکر و حيله دارند ما باید فقط قرآن کریم را که کتاب وحی الهی و دستورالعمل مدینه فاضله انسانی، و معجزه باقیه حضرت خاتم الأنبیاء (صلی الله علیه وآله) است، حفظ کنیم. ما نمی دانیم حرف مشروطه از کجا برخاسته است و از ته دهان آلوده ای تلفظ و تفوه شده است و بیگانگان چه اهداف سوء و افکار فریبنده دارند. ما را چه حاجت که با وجود قرآن کریم به دنبال این گونه حرف ها برویم؟

متن زندگی نامه از این قرار است: 4

بسم الله الرحمن الرحيم

لحمد لله الذی لم یتخذ ولداً فیکون موروثاً، و لم یکن له شریک فی الملک فیضاده فی ما یتدع، و لا ولی فیرفده فی ما صنع و صلی الله علی خیرته من خلقه محمد خاتم النبیین، و آله الطیبین الطاهرین المخلصین.

و بعد فيها انا العبد الخادم لعلوم الدین، و راصد اسرار الال الطیبین - علیهم سلام الله الملک المبین -، و کاسد رأس المال لتجارة سفرة یوم الدین إلا الرجاء من رحمة رب العالمین: محمد بن علی بن محمد بن علی الآملی عفی الله تعالی عن جزائهم یوم الدین.

ولدت فی سنة ثلاث و ستین بعد الألف و المأتین فی بلدة أمل من بلاد طبرستان - صان الله تعالی اهلها من الحرص و طول الأمل- و أنشأت هذه الأبیات لإفصاح بعض الحالات:

بأمل مولدی و بنو جوان *** من النسب الأصيل و الحسب الجمان

؛ أمی من سلالة آل طه *** بها فخری إذا حصل الأمانی

و نشأت فيها سبع عشرة سنة، ثم هاجرت منها الي ديار الغربية، و لم آل جهداً في طلب العلوم العقلية و لنقلية و كشف معضلاتها و حل عقد عويصاتها إلى أن بلغت فيها ما يبلغ المرء بجد ه و اجتهاده. بيد أني

إلى هذه الغاية و هي سنة اثنتين و ثلاثين و ثلاثمائة بعد الألف من الهجرة النبوية (1332 ق) - على مهاجرها آلاف التحية - لم أجد لنفسى مرتبة من مراتب الراسخين، و درجة من درجات الكاملين، و مزية من مزايا الشامخين، فحري بى أن اتمثل لنفسى بما نمى الى فخر الدين الرازى:

نهاية اقدام العقول عقال *** و اكثر سعى العالمين ضلال

و ارواحنا فى وحشته من جسومنا *** و حاصل دنيانا أذى و وبال

و كم قدر رأينا من رجال و دولة *** فبادوا جميعاً مسرعين و زالوا

و كم من جبال قد علت شرفاتها *** رجال فزالوا و الجبال جبال

و لم نستفد من بحثنا طول عمرنا *** سوى أن جمعنا فيه قيل و قال

و هذا النظم الفرسى ايضاً نمى اليه:

دل گر چه در اين باديه بسيار شتافت *** مو پى به ندانست بسى موى شكافت

گرچه ز دلم هزار خورشيد بتافت *** لكن بكمال ذره اى راه نيافت

و بعد اللتيا و التى اقول: ان احق الفضائل بالتعظيم، و اسبقها فى استحقاق التقديم هو العلم، إذ لا شرف إلا و هو نظامه، و لا كرم إلا و هو ملاكته و قوامه، و لا سيادة إلا و هو ذروتها و سنامها، و لاسعادة إلا و به صحتها و قوامها. به يكسب الانسان رفعة القدر و علو الأمر فى حياته و يحوز جزيل الأجر و جميل الذكر بعد وفاته و هو الصديق إذا خان كل صديق، و الشفيق إذا لم يوثق بكل ناصح شفيق و العلماء ورثة النبيين، و سادة المسلمين، و الدعاة الى يوم الدين، و لله در القائل فى نظم الفرس:

مال مايل بود اى ابن يمين على طلب *** كز تو يكدم نشود در غم و شادى منفك

علم دادند به ادريس و به قارون زر و سيم *** شد يكى فوق سماك و دگرى تحت سمك

ففى العلم حياة القلوب من الجهل، و نور الابصار من الظلمة، و قوة الأبدان من الضعف. يبلغ به العبد منازل الأخيار، و مجالس الابرار، و الدرجات العلى فى الأولى و الآخرة. و الذكر فيه يعدل بالصيام، و مدارسته بالقيام. به يطاع الرب و يعبد و به توصل الارحام و يعرف الحلال و الحرام و العلم امام العمل و العمل تابعه. يلهمه السعداء و يحرمه الأشقياء. فطوبى لمن لا يحرمه الله منه حظه هذا.

و قد ذكر عند مولانا جعفر بن محمد (عليهما السلام) قول النبي (صلى الله عليه وآله) «النظر الى وجه العالم عبادة» فقال: «هو العالم الذى اذا نظرت اليه ذكرك الآخرة، و من كل على خلاف ذلك فالنظر اليه فتنه. و قال (صلى الله عليه وآله) أيضاً: العلماء أمناء الرسول على عباد الله ما لم يخالطوا السلطان فاذا خالطوه و داخلوا الدنيا فقد خانوا الرسل، فاحذروه، و قال (صلى الله عليه وآله) لأصحابه: «تعلموا العلم، و تعلموا للعلم السكينة و الحلم، و لا تكونوا جبابرة العلماء فلا يقوم علمكم بجهلكم»، و عن عيسى - على نبينا و عليه السلام - أنه قال: مثل عالم السوء مثل صخرة وقعت فى فم النهر لا هى تشرب الماء و لاهى تترك الماء ليخلص الى الزرع.

من كلام بعض الأكابر اذا رأيت العالم يلزم السلطان فاعلم أنه لصّ، و اياك أن تخدع بما يقال من انه يردّ ظلماً أو يدفع عن مظلوم فان هذه خدعة ابليس اتخذها فجار العلماء سلماً، و قال بعض الحكماء: إذا وتيت علماً فلانطف نور العلم بظلمة الذنوب فتبقي فى الظلمة يوم يسعى أهل العلم بنور علمهم، و قال (صلى الله عليه وآله): خيانة الرجل فى العلم أشد من خيانتة فى المال، و فى المقام خبايا إلا أن هذا

القدر كاف لمن القى السمع و هو شهيد.

و الغرض من تسويد هذه الأوراق تلخيص بيان صرف عمرى إلى هذه الغاية و أعود الله الكريم من مصرفه الى البطالة و الجهالة، و سقوطى من البين يوم القيامة، مع عداد نفسى من ارباب العقول و اصحاب لمعقول و قد كنت من البداية الى هذه النهاية مشغول القلب ناقص العيش غرضاً للبلايا و الآفات، و عرضاً للخطايا و الهفوات سيما فى هذه الأزمنة التى الخيرات فيها على الاطلاق متراجعة، و الهمة من تقديم الحسنات قاصرة، و الأفعال الحسنة منطمسة، و الأقوال الصادقة مدروسة، و طرق الضلالة و الجهالة مفتوحة، و ابواب العدالة و الانصاف مسدودة، و الجور ظاهر و العلم متروك، و الجهل مطلوب، و اللؤم و الدنائة مستوليان، و الكرم و المروة متواريان، و المحبة ضعيفة، و العداوة قوية، و العلماء الأخيار مستذلون هقرون، و الجهال الاشرار محترمون موقرون و المكر و الخديعة يقطان، و الوفا، و الحمية نائمان، و الكذب مؤثر و الصدق مردود منغمر، و الحق مغلوب و منهزم، و الباطل مظفر و محترم، و متابعة الهواء سنة متبوعة، و احكام الشرع ضائعة معطلة، و المظلوم المحق ضئيل ذليل، و الظالم المبطل عزيز نبيل، و لحرص غالب و القناعة مغلوبة، و العالم غدار و الزاهد مكا، و اتفق العلم فى أيدي جماعة هم أسراء التقليد، و طفقوا يتعاطونه من غير توثيق و تسديد، كل صناعتهم اللجاج و العناد، و جل بضاعتهم الانحراف عن منهج الرشاد.

و قد أجمعوا فى هذه الأيام المنحوسة مع شركائهم الغاوين على أمر قد استخطوا الله فيه عليهم، و أعرض بوجهه الكريم عنهم، و احل بهم نقمة، و جنبهم رحمة، استحوذ عليهم الشيطان فانسيهم ذكر لله، فتباً لهم و لما أردوا من إبداع مقاله فى الدين، و تأسيس اساس مخالف لطريق الحق المبين فلهجوا كلام بدعة غايتها هدم شريعة سيد المرسلين، و اظهار فتنة كقطع الليل المظلم لا يطفأ حر نارهها إلى يوم الدين، و تبعهم أشباه الناس الهمج الرعاع اتباع كل ناعق، غير المستيئين بنور العلم، و لا الملجئيين لى ركن وثيق ركين و أن أصرعوا الندامة بعد حين كندامة يزيد اللعين فى قتل سيد شباب أهل الجنة اجمعين.

فلما رأَت جماعة من اهل الحق ظهور هذه البدع المحدثه و إثارة تلك الفتن المستحدثه انكروا عليهم غاية الإكثار، و اصر وا على انكير عليهم نهاية الإصرار خوفاً من الملك القهار و طرده اياهم فى دار القرار، حثيماً قال الرسول المختار(صلى الله عليه وآله): «إذا ظهرت البدع فى امتى فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله».

و عند ذلك قد صاروا أهدافاً لسهام البلايا و المنايا، و لم توف رعاية الحق فيهم فقتل منهم من قتل و سبى من سبى، و اقصى من اقصى، شرد من شرد، و نفى من نفى، و طرد من طرد، و جرى القضاء لهم بما يرجى له حسن المثوبة.

و قد كنت من المنفيين المشردين من عقر دارى إلى ديار الغربة و بلاد الوحشه و لولا حبوط الأجر و الثواب فى إفشاء المصيبة، و زيادة الصواب فى الصبر عليها و كتمانها لإشيعت المقال فى ما جرى على فى هذه الأوقات، لكنى اشكو بئى و حزنى الى الله تعالى طلباً لذخر يوم المعياذ. قال اميرالمؤمنين(عليه السلام): «ثلاثة من كنوز الجنة: كتمان الصدقة، و كتمان المصيبة، و كتمان المرض» و قال(عليه السلام): «الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد، و لا ايمان لمن لا صبر له».

ثم بعد حصول فترة قليلة من هذه الفتنة الشديده انتقلت من هذه المرباع الموحشة إلى مسقط رأسى و موطن آبائى و سكنت فيها سنتين، ثم هاجرت إلى مطمورة الرى.

ترجمه زندگى نامه خودنوشت آيت الله محمد آملی⁵

و بعد پس آگاه باش این بنده، خدمتگزار علوم دین و در کمین نشسته اسرار اهل بیت(عليهم السلام) که جز امیدواری به رحمت پروردگار برای کسب توشه روز جزا سرمایه ای ندارد، محمد پسر علی، پسر محمد، پسر علی آملی - که خداوند در روز جزا از خطاهایشان در گذرد - در سال 1263 در شهرستان

آمل یکی از شهرهای طبرستان - که خداوند اهل آن را از حرص و درازی آرزو مصون دارد - متولد شدم.

ابیات زیر را جهت آشکار شدن بعضی از حالات سروده ام. ترجمه شعر: آمل مولد من است و فرزندان «جوان» از نسب اصیل و حسب مرواریدند و مادرم از فرزندان آل رسول(صلی الله علیه وآله) است که هر گاه آرزوها حاصل آید، بدان افتخار کنم.

در طلب علوم عقلی و نقلی

هفده سال در آمل پرورده شدم، سپس از آن جا به دیار غربت مهاجرت کردم. در طلب علوم عقلی و نقلی و کشف مشکلات و گشودن گره های مسائل دشوار آن ها کوتاهی نکردم تا این که در امور یاد شده به مرحله ای که آدمی با جدیت و کوشش بدان می رسد، دست یافتم؛ ولی با این همه، تا کنون یعنی سال 1332 ق برای خود مرتبه ای از مراتب استواران و درجه ای از درجات کاملان و فضیلتی از فضائل بلندپایگان نمی یابم؛ بنابراین سزاوار است که خود به اشعار منسوب به فخررازی تمثیل جویم ترجمه شعر: پایان گام های خردها، پایبند است و بیش تر کوشش جهانیان گمراهی است - جان های ما از کالبدهایمان در اندوه و ترس است و حاصل دنیای ما رنج و سختی است - چه بسا مردان و دولت هایی بدیدیم که همگی بسرعت نابود شدند و درگذشتند - چه بسا کوه هایی که مردان به قله های آن ها صعود کردند، پس آن مردان همه مردند و کوه ها بر جای خویش ماندند - از بحث ها در طول عمرمان جز آن که قیل و قالی جمع کردیم، سودی نبردیم و این شعر فارسی نیز بدو منسوب است:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت *** مویی به ندانست بسی موی شکافت

گر چه ز دلم هزار خورشید بتافت *** لکن بکمال ذره ای راه نیافت

در فضیلت دانش

گذشته از آن چه گفته آمد، گویم: به درستی که سزاوارترین فضیلت ها به بزرگ داشتن و پیش ترین آن ها در استحقاق مقدم داشتن، دانش است؛ زیرا علم است که مایه انتظام هر بلندی و بزرگی، و ملاک هر کرامت و بزرگواری، و اوج هر سیادت و آقایی، و مایه صحت و قوام هر خوشبختی است. به واسطه علم، آدمی در زندگی به بلندی منزلت و بعد از مرگ، به پاداش بزرگ و یاد نیکو دست می یازد و همو است که برای انسان به گاه خیانت همه دوستان، دوست واقعی، و به گاه بی اعتمادی به همه ناصحان مهربان، مهربانی صمیمی است و دانشمندان هستند که وارثان پیامبران و سروران مسلمانان و خواننده مردم به روز جزایند.

از خدا خیر کثیر باد شاعر پارسی گوی را که چنین سرود:

مال مایل بود ای ابن یمین علم طلب *** کز تو یکدم نشود در غم و شادی منفک

علم دادند به ادریس و به قارون زر و سیم *** شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک

بنابراین، حیات دل ها از جهالت و نور دیده ها از ظلمت و نیروی کالبدها از سستی در علم است. به واسطه علم است که بندگان به منازل نیکان و مجالس نیکوکاران و درجات عالی بار می یابند. گفت و گوی علم، معادل روزه داری، و درس گفتنش مساوی شب زنده داری است. به وسیله علم است که پروردگار عالم، عبادت و اطاعت، و ارتباط خویشاوندان به یک دیگر وصل و حلال و حرام خدا شناخته می شود و علم، پیشوای عمل، و عمل پیرو آن است. خداوند آن را به نیکبختان می آموزد و بدبختان را از آن محروم می کند. پس خنک آن که خداوند او را از علم بی بهره نسازد.

نزد مولایمان جعفر بن محمد(علیه السلام) از فرموده رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره این که نگاه

به صورت عالم عبادت است، سخن به میان آمد. آن جناب فرمود: مقصود رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عالمی است که هر گاه به او نگاه کنی، تو را به یاد آخرت اندازد و هر عالمی که خلاف این بود، پس نگاه به او گناه و مایه گمراهی است.

چه عالمی امانتدار پیامبران است

و نیز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: عالمان امانتداران پیامبران بر بندگان خداوند، البته تا وقتی که با سلاطین در نیامیزند؛ پس هرگاه با آنان درآمیختند و در امور دنیا مداخله کردند، به تحقیق به پیامبران خیانت کرده اند؛ پس، از آنان بپرهیزید. و نیز آن جناب به یاران خویش فرمود: علم را بیاموزید و برای علم، آرامش و بردباری را فراگیرند و دانشمندانی سرکش مباحثید که دانایی شما در اثر نادانی تان قامت راست نمی کند و از حضرت عیسی(علیه السلام) روایت است: مثل دانشمند بد (بی خیر) مثل سنگ سختی است که در دهانه جوی واقع شده باشد که نه خود آب می آشامد و نه آب را رها می کند تا به کشت و زرع پیوندند.

در کلمات بعضی از بزرگان چنین آمده است: هرگاه دیدی که عالم یا سلطان ملازمت دارد، بدان که او دزد (راهزن) است. مبادا که فریفته این گفته شوی که او با این کار، حقی را به صاحب حق باز می گرداند یا از مظلوم دفاع می کند؛ زیرا به درستی این سخن مکرری شیطانی است که دانشمندان فاجر، آن را نزدیان پیشبرد مقاصد خود قرار داده اند، و یکی از حکیمان فرمود: هرگاه دانشی نصیب شد، مبادا که نور دانش را با تاریکی گناهان خاموش کنی و روزی که اهل دانش با نور علمشان شتاب می گیرند، تو در ظلمت و تاریکی باقی بمانی. سرانجام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: خیانتی که آدمی در کالای دانش می کند، بسیار سخت تر از خیانتی است که در مال می کند.

در این جا امور پنهان فراوان است؛ ولی برای کسی که شاهدانه گوش فرا دهد، همین قدر کافی است.

بیان چگونگی گذراندن عمر و شکوه از زمانه

غرض از سیاه کردن این اوراق آن است که به طور خلاصه بیان کنم عمر خویش را تا کنون به چه صورت گذرانده ام و به خداوند پناه می برم از این که آن را به بطالت و جهالت صرف کنم و با این که خود را از صاحبان عقل و یاران معقول به شمار می آورم، در روز رستاخیز یکباره از میان ساقط شوم.

از آغاز تا کنون همواره دل پریشان بوده و در تیررس سختی ها و آسیب ها و معرض خطاها و لغزش ها قرار داشتم؛ به ویژه در این زمان که مطلق خیرات و نیکی ها بساط خویش از بسط زمین برچیده و به محل خود بازگشته اند.

نمّت ها از مقدم داشتن نیکی ها کوتاه، کارهای نیک، ناپدید؛ سخنان صادقانه، کهنه؛ راه های گمراهی و جهالت، باز؛ درهای دادخواهی و انصاف، بسته، ستم هویدا؛ دانش، متروک؛ جهل، مطلوب؛ پستی و دون صفتی، چیره؛ کرم و مردانگی، پوشیده؛ دوستی، ضعیف؛ دشمنی، نیرومند؛ نیکان عالمان، خوار و محقر؛ نادانان شرور، محترم و گرامی؛ مکر و فریب، بیدار؛ وفا و پرهیز، خواب؛ دروغ، برگزیده، راستگویی، مردود و فرو رفته، حق، مغلوب و شکست خورده؛ باطل، پیروزمند و با حرمت؛ پیروی از خواهش نفسانی، روشی پیروی شده؛ احکام شرع مهمل و معطل؛ ستمدیده حق پیشه، حقیر و خوار؛ ستمگر باطل کیش، عزیز و شرافتمند؛ آز، چیره؛ قناعت، مغلوب؛ عالم، بویفا، و زاهد فریبکار است. علم در دست گروهی است که خود در دست تقلید اسیرند و آن را بدون استواری و راستی به دست می گیرند. همه کارشان لجاجت و دشمنی و تمام سرمایه آن ها، انحراف از راه درستی و راستی است.

پیدایش آتش فتنه و بدعت

در این روزهای نامبارک، همراه با شریکان گمراهشان بر امری اتفاق کردند که خداوند را در آن، بر خود

خشمناك ساختند و او نیز از آنان روی بگردانید و عقوبت خویش را بر آن ها نازل و رحمت خود را از آنان دور کرد. شیطان بر آن ها چیره شد و از یاد خداوند غافل شان ساخت. نفرین بر آنان و بدعتی که در دین نهادند، و اساس مخالف راه حق آشکار را پدید آوردند. شیفته سخن بدعتی شدند که پایان آن خرابی شریعت سید المرسلین، و آشکار ساختن فتنه ای است که حرارت آتشش تا روز رستاخیز فرو نخواهد نشست.

نامردانی فرومایه و نادان که پیرو هر بانگ و صدایی اند و با نور دانش روشن نشده و به پایه ای استوار پناه نبرده اند، از آنان پیروی کردند. گرچه پس از مدتی، مانند پشیمانی یزید لعین در کشتن سرور جوانان بهشت، از کرده خود سخت پشیمان شدند.

مبارزه اهل حق با بدعت ها و موضعگیری مخالفان

گروهی از اهل حق، چون پیدایش این بدعت های منکر و برانگیختن آن فتنه های نو را دیدند، آنان را به سخت ترین شیوه نهی کردند و بر نهی خویش اصرار ورزیدند، چرا که به اقتضای فرموده رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آن جا که فرمود: هر گاه در امت من بدعتی پدیدار شود، دانشمند باید دانش خویش را آشکار سازد، پس هر کس چنین نکند، لعنت خداوند بر او باد، از شهریار چیره (خداوند) و این که آنان را در خانه آخرت برند ترسناک بودند.

این جا بود که آن بزرگان اهل حق، هدف تیرهای بلا و مرگ قرار گرفتند و حق درباره آنان مراعات نشد؛ پس گروهی از آنان کشته و جمعی اسیر و فرقه ای از وطن خویش دور شدند و قلم قضا برای شان به چیزی که مایه امید پاداش نیکو است، جاری شد.

تبعید به دیار غربت

و من از جمله کسانی بودم که از خانه خود به دیار غربت و بلاد وحشت تبعید شدم. اگر فاش ساختن مصیبت، سبب هدر رفتن پاداش نمی شد و اگر پنهان داشتن بلا و صبر بر آن باعث فزونی پاداش نمی بود، هر آینه درباره آن چه در آن اوقات بر من گذشت، داد سخن می دادم، ولی برای آن که ذخیره روز میعاد را طلب کرده باشم، شکایت غم و اندوه خویش را فقط به خداوند متعالی باز می گویم. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود:

سه چیز از گنجینه های بهشت است: پنهان داشتن صدقه، آشکار نساختن مصیبت، پوشیده داشتن بیماری، و نیز آن جناب فرمود: صبر در مقایسه با ایمان به منزله سر برای بدن است؛ بنابراین آن را که صبر نباشد، ایمان نباشد.

بازگشت به وطن و وفات

پس بعد از مدت کمی که فتنه سخت گذشت، از آن اقامتگاه وحشتناک به محل تولد خود و موطن پدرانم منتقل شدم و دو سال در آن جا سکونت داشتم و بعد به نهران خانه ری مهاجرت کردم. آن جناب در سال 1336 ق ندای حق را لبیک گفت و در روضه رضوان آرمید.

پی نوشتها

1. کلیه نقل های تاریخی این نوشتار و نیز متن نامه ملاً محمد آملی با استفاده از کتاب در «آسمان معرفت» اثر آیت الله حسن زاده آملی (ص222-179) تنظیم شده است.

2. آیت الله حسن زاده آملی درباره مقام علمی مرحوم شیخ فضل الله می نویسد: روزی حضرت استاد اعظم آیت الله حاج میرزا ابولحسن حسینی رفیعی قزوینی - رفع الله درجاته - پس از جلسه درس به مناسبتی فرمودند: مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری مجتهد مسلم بوده است و بسیار جای تعجب است که چه پیش آورده اند که يك روحانی مجتهد مسلم برای حفظ جاننش تقیه نکرده است و نیز حضرت ستاد علا مه شعرانی، روزی بعد از جلسه درس مکاسب شیخ انصاری به مناسبتی فرموده است من حواشی مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری را بر **مکاسب** شیخ دیده ام و حقاً با حواشی آقا سید محمد کاظم یزدی برابری می کرد و از آن کم نداشت.

3. این ماجرا پیام حقی دارد، و آن این که لایه عمیق فرهنگ مردم ایران، شیعی است و همواره برای عالمان این مکتب احترام فراوانی قائل است. اگر گروهی از مردم کنار جنازه به دار آویخته شیخ فضل الله به شادمانی پرداختند، از آن جهت بود که در اثر تبلیغات، خود را در برابر جنازه مستبدی پنداشتند، نه برجسته ترین مجتهد پایتخت. با این وصف آن غفلت بزرگی، حتی يك شب هم دوام نیاورد و افکار عمومی جازه به دار آویخته شدن عالمی دیگر را نداد و حتی تحمل تبعید او به خارج از ایران را نیز نداشت.

4. به نقل از: حسن حسن زاده آملی، **در آسمان معرفت**، ص 180-184.

5. این ترجمه از حجت الاسلام و المسلمین حسن رضانی است. ر.ک: حسن حسن زاده آملی: **در آسمان معرفت**، ص 184-191.